



فرزند خوانده در خانواده

پدیدآورنده (ها) : آلن رامی؛ مزینی، سرور

- ۵۵۳۱ علوم تربیتی :: نشریه مکتب مام :: خرداد ۸۷

شماره ۳۳ از ۷۱

آدرس : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/۳۲۸۰۸۷>

ثابت

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و برگرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه قوانین و مقررات پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فرزند خواندگی و در خانواده

نوشته: آلن رامی

ترجمه: سرور مزانی

این رابطه باین شکل ایده‌آل بنظر میرسد ، اما براساس گزارشهایی که اخیراً از منابع مختلف در این زمینه جمع‌آوری گردیده است چنین بنظر میرسد که همواره تفاوت در بین شرایط ایده‌آل و آنچه که عملاً اتفاق می‌افتد وجود دارد درحقیقت عمل «پذیرش یک طفل بعنوان فرزند» یک موقعیت استثنائی را هم برای کودک و هم برای پدر و مادر خوانده بوجود می‌آورد . آنچه که در این زمینه حائز اهمیت

والدینی که طفلی را به فرزند می‌پذیرند و نیز افرادی که در دلینکتهای بهداشت روانی کار میکنند بر این عقیده‌اند که تنها فرق فرزند خوانده و فرزندى که از خود آنها متولد می‌شود در چگونگی ورود کودک به زندگی آنهاست و در هیچ جنبه دیگر تفاوتی مابین این دو دیده نمی‌شود . بدین جهت رابطه والدین و فرزند نباید تحت تاثیر چگونگی ونحوه ورود کودک به زندگی آنها قرارگیرد . البته در نظر گرفتن



بنظر می‌رسد اینست که درچنین شرایط و موقعیت استثنائی گروه معدودی از این والدین از کمک و مشاوره افراد صلاحیت‌دار و متخصص که می‌توانند آنها را در بوجود آوردن شرایط ایده‌آل یاری نمایند، برخوردار هستند.

بیشتر گزارش‌های سراز روانکاوی کودکان نشان دهنده نگرانی روز افزون محققان و پژوهشگران بهداشت روان در زمینه ایجاد و حفظ شرایط آل است. این گروه معتقدند که فرزند خواندگان برای دچار شدن به مشکلات روانی و عصبی طبیعی آماده تراز کودکانی که نزد پدر و مادر اصلی خود پرورش می‌یابند، دارند. نگرانی و توجه خاص این محققان بر این حقیقت مبتنی است که تعداد متناهی از کودکان روان‌آشفته که برای روان‌درمانی مراجعه می‌کنند از بین فرزندخواندگان می‌باشند. این امر بستگی زیاد به این دارد

که کودک از طریق مؤسسات مسئول و معتبر و با رعایت اصول لازم در اختیار خانواده قرار داده شده یا اینکه مانند بسیاری از موارد، بطور تصادفی بفرزند پذیرفته شده است. اشچنر گزارش می‌دهد که در مدت پنج سال کار مداوم در کلینیک روان پزشکی خود مشاهده نموده است که $1/3$ درصد از بیماران خردسال را فرزند خواندگان تشکیل می‌دهد. در صورتی که نسبت سایر کودکانی که آماده برای پذیرفته شدن در خانواده‌های داوطلب پیدا نشده بود، کمتر از یک درصد کل مراجعین ($1/34$ ٪) را تشکیل داده‌اند. ارقام دیگری هم که از سایر مراکز معتبر روانی درمانی آمریکا گزارش داده شده نشان می‌دهد که یک سوم مراجعین خردسال از بین فرزند خواندگان هستند بدست آوردن نسبت صحیح افرادی که در کل جمعیت به فرزند خواندگی پذیرفته شده‌اند بسیار مشکل است. زیرا ارقامی که توسط

دادگاهها ارائه می‌شود بطور دقیق سنی را که کودک بفرزند پذیرفته شده است مشخص نمی‌نماید. از طرف دیگر در مورد این که پذیرش توسط سنسویینی صورت گرفته که احتمالاً کودک از بدو تولد در خانواده آنان سبزیسته یا خانواده‌ای که خوبشاوندی با کودک نداشته‌اند و نیز در این مورد که کودک بعلت ازدواج مجدد مادر یا پدر فرزند خوانده یکی از والدین شده است اطلاع کافی در دست نیست. اگر تعداد افرادی را که بعلت ازدواج یکی از والدین بفرزند خواندگی سنسوب شده‌اند از آمار موجود حذف نمائیم، رقمی که کلینکهای روانی ارائه می‌دهند بیش از نیش موجب نگرانی خواهد بود.

اگر تعداد مراجعین و نیز دفعات مراجعه فرزند خواندگان به نسبت قابل ملاحظه‌ای بیش از سایر افراد در کل جمعیت باشد، توجه به علل پیدایش مشکلات روانی این گروه غیر قابل اجتناب است. ارقامی که در حال حاضر در دست است نشان می‌دهد که رابطه مستقیمی بین مراجعه به کلینک روانپزشکی برای گرفتن کمک و درمان و فرزند خوانده بودن وجود دارد. سئوالی که در اینجا مطرح می‌شود چگونگی علت وجود این رابطه است. آیا فرزند خواندگان بیشتر از سایر افراد مستعد ابتلا به مشکلات عاطفی و بیماریهای روانی هستند؟ آیا والدینی که یک کودک را بفرزند می‌پذیرند احتمالاً بیشتر از والدین اصلی برای فرزندان خود اشکال می‌نمایند؟ آیا کودکانی که بفرزند پذیرفته شده‌اند مشکلات بیشتری در ایجاد سازگاری والدین خود دارند تا با پدر و مادر اصلی خود؟ آیا پدران و مادرانی که کودکی را در خانواده خود بفرزند می‌پذیرند حساسیت بیشتری در مقابل مشکلات عاطفی دارند و در نتیجه بیشتر

نیازمند کمک و مشاوره با افراد متخصص هستند تا پدران و مادران بطور اعم ؟ فرزند خواندگی چه مسائلی را در رابطه والدین و فرزند ایجاد میکند ؟ آیا افرادی که کودک را بفرزند میپذیرند از نقطه نظر روانشناسی با دیگر زنان و مردانی که خودشان فرزند بدنیا میآورند تفاوت دارند ؟ آیا عمل « بفرزندی پذیرفتن » صورت جدیدی از رابطه بین والدین و فرزند را ارائه میدهد که سازشی با وضع موجود را برای هر دو طرف مشکل میسازد ؟ آیا اجتماع نگرش خاصی در مقابل فرزندخواندگان دارد که پیچیدگی وضع زندگی فرزند و پدر و مادر خوانده را باعث میشود ؟ آیا نحوه برخورد پدر و مادر خوانده با فشارها و مشکلات پرورشی کودک با نحوه برخورد پدران و مادران واقعی با این مشکلات تفاوت دارد ؟

در حال حاضر جواب درست و مطمئنی برای این سئوالات وجود ندارد . برای یافتن جواب صحیح بایستی منتظر تحقیقات دقیق و طولی‌المدت باشیم . اگر چه کاوش در بهتر شناختن روابط والدین و فرزند خوانده ممکن است جنبه نظری داشته باشد اما چنین کاوش می‌تواند در چگونگی مشاوره و بهبود روابط خانواده‌هایی که دچار مشکل هستند موثر واقع شود . بدون توجه به آنچه که تحقیق در مورد کثرت مشکلات عاطفی در بین فرزند خواندگان بدست داده است متکر این مسئله نمیتوان شد که مشاوره با والدین میتواند قدم موثری در تخفیف مشکلات احتمالی باشد .

مسئولان سازمانهای رفاهی (۱) عموماً واگذاری فرزند را در صورت وجود خانواده متناسب و داوطلب عملی ایده‌آل میدانند . طبق قانون قبل از اینکه کودک به خانواده‌ای واگذار شود ، بایستی مطالعات دقیقی در وضع کودک و خانواده داوطلب بجهت نزدیک بودن خصوصیات جسمانی و سیزان ظرفیتهای

هوشی آنها بعمل آید . به مادر اصلی کمک می‌شود تا از مشکلات عاطفی که به هنگام جدا شدن از فرزند با آن روبرو میشود بطریق آسان تری رهایی یابد . هم‌چنین بایستی کوشش لازم بعمل آید تا والدین اصلی و والدینی که کودک را بفرزند می‌پذیرند از هویت یکدیگر آگاه باشند . اغلب اوقات مؤسسه‌ای که فرزند را در اختیار خانواده قرار داده است بمشاور و کمک به آن خانواده ادامه میدهد .

با وجود نهایت کوشش و دقتی که در این واگذاری میشود مشکلاتی که در ابتدا ذکر شد پدید می‌آید . چگونه و چرا این مشکلات بروز می‌کنند ؟ یکی از موضوعاتی که در این مسئله نقشی دارد مشاوره با پدر و مادر خوانده در مراحل واگذاری است که لازم است برای مدت کوتاهی تا استقرار کامل کودک در منزل جدید ادامه یابد . اضطراب و نایمینی که پدر و مادر خوانده در بدو ورود کودک جدید در خانواده احساس میکنند قابل تسکین است ولی اگر بمسئله پذیرش فرزند بصورت یک مسئله استثنائی مادام‌العمر بنگریم متوجه لزوم مشاوره با پدر و مادر خوانده میگردیم کسانی که با خانواده‌های پیشماری که کودک و یا کودک کانی را بفرزند پذیرفته‌اند سروکار دارند راجع به این مسئله که چگونه به کودک گفته شود که فرزند خوانده خانواده است با پدر و مادر خوانده بحث و گفتگو میکنند . ولی عموماً این بحث و راهنمایی در بدو ورود کودک به خانواده صورت میگیرد . این راهنمایی که بصورت نظری و مجرد میباشد کمک چندانی به پدر و مادر در مورد جلوگیری و یا تخفیف اضطرابی که چند سال بعد در موقع آگاساختن کودک از اصل و نسبش پیش می‌آورد نخواهد کرد . مراحل مختلف پرورش کودک در هر زمان مشکلات مخصوص بخود را پیش می‌آورد

که در همان زمان وقوع کمک لازم بایستی
بمغانواده داده شود .

اشچنتر معتقد است که آمادگی که فرزند
خوانده از نظر عاطفی برای دچار شدن به
مشکلات روانی دارد بستگی فراوان به عکس-
العملی که در موقع فهمیدن این واقعیت که او
فرزند واقعی خانواده نیست و تصویری که
بغلط از طرد شدگی و بی‌علاقه‌گی خانواده اصلی
خود پیدا خواهد کرد ، دارد . وی معتقد
است که کودک عموماً در سنینی به فرزند
خواندگی خود وقوف پیدا میکند که در مرحله
تعارض عقده اودیپ میباشد . در نتیجه این
مرحله خاص طولانی شده و با این آگاهی مانع
رشد این جنبه از شخصیت کودک میشود و نیز
ممکن است سرزهایی که برای بنای شخصیت
لازم است از بین برود و یا باعث شود که
بدرستی شکل نگیرد .

اضطرابی را که این کودکان از خود
نشان میدهند عموماً بعلت آن است که احتمال
میدهند روزی نزد پدر و مادر واقعی خود
برگردند و یا بعلت ناشناخته‌ای پدر و مادر
خواندمشان از نگهداری آنها سر باز زند . این
تصورات به عدم نزدیکی آنها به والدین
میافزاید . در نتیجه این سئوال مطرح میشود
که در چه سنی کودک آمادگی بیشتری برای
آگاه شدن از موقعیت خود دارد و با توجه به
امکان بروز مشکلات ذکر شده در مرحله
اردیپی ، شاید بهتر باشد که این آگاهی در
سنین بعد از این مرحله ابعام پذیرد .

در مقابل وقوف به مسئله فرزند خوانده
بودن اینطور بنظر میرسد که «سن» نارس کودک
در این زمان نمیتواند خود را با آگاهی از طرد
شدگی و تنهایی از جانب پدر و مادر واقعی
سازش دهد و در نتیجه غرورش شدیداً لطمه
می‌بیند و در مقابل چنین شناختی کودک عکس-

العمل خود را با تغییر رفتار جلوه‌گر میسازد .
بنابراین پیشنهاد میشود که برای تعیین زمان
به آگاه‌سازی کودک از پایگاه وجودی خود
بایستی وضع او محیطش دقیقاً مورد مطالعه
قرار گیرد و تصمیم لازم در مورد چگونگی و زمان
مطلع ساختن او بعداً گرفته شود .

توضیحی که اشچنتر از یافته‌های خود
میدهد موضوع را بیش از حد ساده جلوه‌گر
میسازد و این مسئله را ندیده میگیرد که کودک
در یک محیط خانوادگی بزرگ میشود که پدر
و مادر خوانده اعضای اصلی آن هستند .
کیفیتی که این دو وظیفه را که پذیرفته‌اند
انجام میدهند و نیز هیجانات و احساساتشان در
مقابل این مسئولیت از یکدیگر جدا نیستند
باید در نظر داشت که نمیتوان فقط روی
عکس العمل‌های کودک تکیه کرد و روانشناسی
والدین را که رل اصلی در تشخیص مشکلات
کودک دارند نادیده گرفت . مشکل اصلی
کودک در رویای شناخت خانواده اصلی و پدر
و مادر واقعی خود دور میزند . این رویاها
سکن است در عدم تعادل روانی نقشی داشته
باشند . ولی برای بررسی عوامل دیگری که
والدین را دچار اشکال میسازد بایستی پدر و
مادر خوانده را بهتر شناخت زیر با شناسایی
بیشتر قدم اصلی در مشاوره بهتر با آنها بر



۱- در آمریکا مرکزی بنام « سازمان رفاه
عمومی » وجود دارد که بوضع خانواده‌های
کم درآمد و افراد مسن معلول رسیدگی کرده و
در صورت احتیاج به آنها کمک مادی مینماید .
پیدا کردن خانواده متناسب برای کودکان بی-
سرپرست نیز یکی از وظایف این سازمان است .

داشته میشود .

دسته بندی آن دسته از افراد که تنها جنبه مشترکشان بایکدیگر فقط عمل آنها در مورد «پذیرفتن کودک بفرزند» است، همان اندازه مشکل است که بخواهیم افراد دیگری را بخاطر یک خصوصیت مشترک دسته بندی نمائیم. بنابراین بحث در مورد روانشناسی زوجهایی که کودکی را بفرزند می پذیرند کلیتی دور از حقیقت است. برای اینکه باین بحث هماهنگی و وحدت بیشتر دهیم بحث خود را درحد زوجهایی که پس از ازدواج نمیتوانند از خود صاحب فرزندی شوند محدود میکنیم. مراکزی که کارشان واگذاری کودکان نیازمند به خانواده های داوطلب میباشد عموماً سعی میکنند کودکان را به خانواده هایی بسپارند که بعلل بیولوژیک قادر نیستند از خود صاحب فرزندی شوند. این سیاست براساس ملاحظاتی چند صورت میگردد. در بین افراد سفید پوست آمریکا تعداد داوطلبان پذیرش کودک بیش از تعداد کودکان موجود است و نیز از نقطه نظر روانشناسی زندگی فرزندان در کنار فرزندان حقیقی والدین چندان مطلوب نیست. از طرف دیگر اشخاصی که از نظر سلامت جسمانی قادر هستند که از خود فرزندی بوجود آورند ممکن است پس از پذیرفتن فرزند خوانده، کودکی از آنها ستولد شود. باین علت است که زوجهای عقیم در گرفتن کودک ارجحیت دارند.

چنین رویه ای این اثر را دارد که زوجهایی را که قادر به داشتن فرزند نیستند و اداره اثبات این نکته سازد که عقیم بوده و قادر به تولید فرزندی حقیقی از خود نیستند و اثبات این عدم توانائی تولید، اثبات نوعی عدم کفایت شخصی است. در اغلب فرهنگها بچه داشتن ترغیب و ارج نهاده میشود، پدران

و مادران عقیم با پذیرش کودکی به فرزند خواندگی در این ارزش اجتماعی سهم میشوند که اگر نگرش اجتماع غیر از این بود رغبتی برای این عمل از خود نشان نمی دارند.

برای درک حالت روانی این زوجها در مرحله پذیرفتن فرزند بایستی سالهای گذشته زندگی آنها را قبل از اجرای این تصمیم مورد مطالعه قرار داد. این سالها سالهای آرزو و امید، برنامه ریزی و بالاخره سعی در داشتن فرزند است ماهها پشت سرهم سپری میشود بدون اینکه نشانی از بارداری نمودار گردد. زن و شوهر هر روز بیشتر دچار تنفس شده و بیمنک میگردند، هیجان واضطرابی که در نتیجه چنین حالاتی ایجاد میشود باعث میگردد که بمسئله داشتن فرزند بادیده دشمنی بنگرند گاهی وضع زن طوری است که باوجود باردار بیهای متعدد چنین همیشه سقط میشود. در این موارد زن و شوهر بدفعات در مراحل انتظار و بعد امید قرار میگیرند تا بالاخره اقدام به داشتن فرزند خوانده می کنند.

باتوجه به احساس شکست خوردگی و عدم کفایتی که زن و شوهر در خود سیمیند و آگاهی که به نقص جسمانی خود دارند، وقتی در اولین هفته های نگهداری از فرزند خوانده خود به بحرانهای عادی پرورشی کودک برمیخورند از خود عکس العمل های غیرعادی نشان میدهند. مسائل کوچکی مانند غذا دادن به کودک، امتناع ورزیدن او از خوابیدن نفی گراییهایی مانند عدم کنترل ادرار و مدفوع کج خلقی ها و کتک کاری با بچه های همسایه که پدر و مادرهای واقعی برآنها را می پذیرند، قسمتی از مشکلاتی است که همه والدین با آن سروکار دارند. ولی این مسائل ممکن است پدر و مادر خوانده را دچار تنش

احساس ناایمنی و اضطراب خود روبرو میشود یکی از کنشهای شخصیت فردی اوست. وقتی که عزت نفس با احساس بی کفایتی تهدید میشود بعضی از والدین بخود فریبی که خیلی آسان بنظر میرسد روی میآورند. چون کودک از نظر ژنییک چیزی از پدر مادر خوانده خود بارث نبرده است آنچه را که بعنوان خصوصیات ارثی همراه دارد بطور واضح ویا غیر واضح برای رفتاری که از او سر میزند و پدر و مادر نمیتوانند بدرستی آنها توصیف کنند، ممکن است مورد ملامت قرار گیرد. وقتی، پدر و مادر فعلی با مشکل رفتاری خاصی در کودک خود مواجه میشوند، بدون توجه باینکه طرفدار نظریه تاثیر محیط و وراثت در تربیت کودک باشند، رفتار خود را که ممکن است عامل موثر در ایجاد رفتار کودک باشد مورد آزمایش قرار میدهند. از طرف دیگر پدر و مادر خوانده بهنگام روبرو شدن با رفتار ناپسند کودک بدون اینکه رفتار خود را مورد تجزیه تحلیل قرار دهند با ملامت کردن والدین خون، ناپاک و میراث نادرست کودک را سرزنش میکنند بدین ترتیب خود را بی تقصیر دانسته و تبرئه می کنند. بنابراین بجای جستجو برای یافتن راه حل اساسی، برای رفع مشکلات موجود در تربیت کودک ممکن است او را بجای اول خود برگردانده و بدین ترتیب اوضاع را بدتر از قبل سازند.

ایدوسن و لیوسورد^(۱) بحثی پیرامون مشکلات پذیرش فرزند، به آمادگی مادر و فرزند برای تأثیر متقابل احساسات نوروتیک اشاره میکنند. آنها میگویند وقتی که مسئله پذیرش فرزند با تعارضات توروتیک روبرو میشود یک سری مکانیسم های دفاعی در

ساخته و احساس ایمنی آنها را تهدید کند. با اضطراب و ناایمنی خاصی که والدین فرزند خوانده را در خانواده خود پذیرفته اند، اتفاقاتی شبیه آنچه که در بالا ذکر شد ممکن است تأییدی بر عدم کفایتی و نقصی باشد که آنها بانگرانی در خود قبول کرده اند که همان احساس نیز موجب اقدام به پذیرش کودک کی در خانواده بعنوان فرزند گذشته است. ترس از شکست یکی از انگیزه های اصلی است که پدر و مادر را دچار تنش ساخته و بطور ناخود آگاه باعث میشود که روابط مصنوعی در ارتباط با کودک برقرار نمایند. درست مانند این است که والدین بگویند: من که در بوجود آوردن فرزند موفق نبوده ام، حالا که این بچه بمن داده شده است نباید بانشان دادن ضعف عدم لیاقت و کفایت خود را ثابت کنم»

البته میدانیم تنش را که بچه داری و تربیت فرزندتان بطور خود آگاه ایجاد میکند باعث بوجود آمدن احساسات ضد و نقیصی در روابط عاطفی سالم والدین و فرزند میگردد. مادری که نمی تواند آرام باشد خود بخود آنطور رفتار میکنند که برای او راحت است و آنقدر از خود ناسظمتر است که بدون اینکه احساسات و رفتار خود را کنترل کند و از دانش خو در رفتار با کودک کمک بگیرد هر چه که پیش آید همان را انجام میدهد، تنش درونی خود را از

راههای بیشماری به کودک منتقل میسازد. وقتی کودک با کابوسهای شبانه خود دل در دها و تر کردن بسترش به تنش های القاء شده عکس العمل نشان میدهد، تنش ها و احساس ناایمنی مادر افزایش مییابد و بدین ترتیب یک دور تسلسل از تأثیر متقابل عواطف منفی بین مادر و فرزند بوجود می آید که همین باعث رجوع آنان به کلینیکهای روان درمانی میشود. طریقی که یک پدر و مادر بانتنش و



نمایند و همچنین آنها را در چگونگی مطلع ساختن کودک از فرزند خوانده بودنش یاری کنند. با وجود اینکه این تصمیم بخودی خود درست است، ولی کوششهایی که در این راه انجام میشود کشمکشهای درونی والدین را پیچیده تر میسازد. اضطراب و نگرانی آنها را در اینکه عکس العمل کودک پس از شنیدن حقیقت چگونه خواهد بود موجب یادآوری این حقیقت میشود که آنها هنوز دچار نقیصه ای هستند و مشکل اصلی از وجود خود آنها سر چشمه گرفته است. علاوه بر این تخیلات خود والدین در مورد اینکه شاید فرزند حقیقی پدر و مادر خود نباشند، و یا اگر نبودند وضع چگونه بود اوضاع موجود را بغرنج تر میسازد. این ناپسامانی درونی در بحثها و ارتباطهای آنها

مقابل تعارضها ترغیب میشوند. مادر سرکوب شده در مقابل عکس العملهای کودک که تنشها و هیجانات او را ظاهر میسازد، انگیزه های ذاتی وارثی را مشاهده مینماید که برای اوقابل قبول نمیباشند. چون فکر میکند که کودک نطفه گناه بوده است تمایل او برای بد دانستن کودک ترغیب میشود. برای اینکه تدافعات برقرار باشند، او لزوماً بایستی کودک را طرد کند و این عمل با دانستن این حقیقت که کودک در واقع از آن او نیست تسهیل میشود.

اغلب چنین تصور که اگر کودک را از فرزند خوانده بودنش آگاه سازیم صحیح تر خواهد بود. نمایندگانی که در سازمانهای واگذاری کودکان به خانواده های داوطلب کار میکنند سعی دارند که والدین را در برقراری رابطه صحیح با کودک خود راهنمایی

بقیه در صفحه ۶۱

فرزندخوانده خانومه

دوم از صفحه ۲۳

چنین تاخیری این اثر را دارد که حتی اگر کودک در بهترین مؤسسات منتظر باشد در این مدت زمان از محبت و نوازش مادر دوراست و این مؤسسات در بهترین شرایط نیز نمی‌توانند جانشین مادر باشند. ولی اگر کودک بعد از تولد بطور موقت در خانواده‌ای بسر برد تا محل زندگی دائمی او تعیین و مشخص شود کمبود های او از جهات نیازهای عاطفی بشدت کمبود کودکان نخواهد بود. ولی کودک در این خانواده موقت به زنی که وظیفه مراقبت از او را به عهده دارد علاقه و دل بستگی پیدا میکند بطوری که در موقع جدائی از او سبب دردش به خانواده داوطلب خالی از تاثیر منفی نخواهد بود. هرچه زمانی که کودک در خانواده موقت بسر میبرد بیشتر باشد و هرچه در پرتو خانواده دائمی سپرده شود ضربه وارد شده شدیدتر خواهد بود. بندرت اتفاق می افتد که یک نوزاد در اولین روزهای تولد به خانواده داوطلب سپرده شود.

در اغلب موارد کودکی که دچار شکستهای عاطفی بوده است وارد خانواده‌ای میشود که خود برای قبول موقعیت و سازگاری با آن دچار مشکلات متعدد بوده‌اند. بتدریج که کودک بزرگ میشود و از فرزندخواندگی خود آگاه میگردد بایستی موقعیت و اطاعات خود را با رشد روانی اش تطبیق دهد. همانطور که گفته شد گاهی اتفاق می افتد که کودک از طرف پدر و مادر مورد سرزنش و شاید تنبیه قرار میگیرد و عصبانیتی که در این زمان به او دست میدهد سبب میشود که به پدر و مادر خیالی و خوب خود فکر کند و چنین تصور نماید که این پدر و مادر بدو تنبیه گر متعلق باو نیستند برای کودکی که با پدر و مادر واقعی خود زندگی میکنند این فکر بصورت یک خیال باقی میماند ولی برای فرزند خوانده هاله‌ای از

با فرزند به طریقی به القاء میشود. چنین بنظر میرسد که عموم کودکان وقتی بعللی از سرزنش پدر و مادر خود عصبانی هستند بیشتر باین فکر می افتند که آنها والدین حقیقی او نیستند بتدریج که این کودکان بزرگ میشوند این توهمات از بین می‌رود. زمانی که شخصی کودکی را بفرزند می‌پذیرد باین حقیقت رویو میشود که چطور انسانی ممکن است توسط پدر و مادری غیر از والدین واقعی اش پرورش یافته و تربیت شده باشد. در این زمان است که توهمات کودکی دوباره شکل میگیرد و ممکن است بطریقی در روابط والدین و فرزند بخصوص در موقع افشای حقیقت فرزندخواندگی خلل وارد میسازد.

اغلب اینطور تصور میشود که وقتی کودک بخانواده‌ای که او را بفرزند پذیرفته است وارد میشود از نظر عاطفی تاثیری از محیطی که تا آن زمان در آن بوده نپذیرفته است هرچه کودک در موقع ورود بخانواده‌ای که او را پذیرفته است، بزرگتر باشد ضربه روحی که در موقع جدائی از مؤسسه‌ای که در آن قرار داشته و یا شخصی که تا آن لحظه نگهداری او را به عهده داشت، شدیدتر است. ممکن است بین زمان سپردن کودک به مؤسسه مسئول و واگذاری او به خانواده داوطلب و اجد شرایط بعلل گوناگون مثلاً طی مراحل قانونی و یا نبودن خانواده متناسب مدتی فاصله باشد.

حقیقت به‌مراه دارد و ممکن است پایه تجسّسات بیشتری باشد، و اساس جستجوی واقعی برای یافتن پدر و مادر حقیقی قرار گیرد. وقتی فرزند واقعی خانواده می‌آموزد که خود را با خواستهای والدین خود که هم مهربان و هم تنبیه‌گر هستند وفق دهد، فرزند خوانده ممکن است بجای اینکه خود را با خواستهای محیط‌سازش دهد از حقیقت روگردان شده، از یادگیری سر باززند و باعث پیچیدگی رشد عاطفی خود گردد. یکی دیگر از مسائلی که فرزند خوانده با آن روبروست و فرزند واقعی خانواده از آن در امان است، ترسها و خیال‌های است که در مورد طردشدگی از جانب والدین حقیقی برای او پیش می‌آید. ترس از طرد شدن از جانب والدین و تنها ماندن یکی از خیال‌های طبیعی در بین کودکان است. اکثریت کثیری در مراحل رشد با این خیال بطور سازنده‌ای کنار می‌آیند. چیزی که در پشت سرگذاشتن این مسئله پیچیدگی بیشتری ایجاد می‌کند اینست که فرزند خوانده تصور می‌کند که مادر واقعی - اش او را از روی میل قبلی بدست فراموشی سپرده است. هر تدبیری که در روشن‌ساختن واقعیت امر و آگذاری کودک بکار رود در زدودن این رنجش موثر واقع نمی‌شود. و اینکه مادر واقعی او را برای خود نگاه‌داشته است بصورت یک فکر آزاردهنده در ضمیر کودک باقی می‌ماند و این موضوع که اگر من از جانب پدر و مادر اصلی خود طرد شده‌ام دلیلی نمی‌بینم که از جانب پدر و مادر خوانده خود طرد نشوم از ذهن او دور نمی‌شود. این دلیل تراشی احساس نایمنی و اضطراب کودک را، بخصوص در مواقعی که با والدین دچار تعارض ویر خوردگانی است افزایش می‌دهد. در ارتباط با این خیال طبیعت چندبعدی

فرزند خوانده بودن را باید در نظر گرفت. تولد بیولوژیک یک بستگی ناگستنسی با والدین واقعی ایجاد می‌کند در صورتیکه « پذیرفتن فرزند » ساخته دست بشر است. مراجع قانونی و دادگاه کودک را از آن والدینی میدانند که او را بفرزند پذیرفته‌اند. همین موضوع خیالات کودکانه فرزند خواندگان را تبدیل به توهم می‌سازد که اگر قاضی توانست سرا به والدینم بدهد او نیز می‌تواند سرا پس بگیرد. یا والدینی که بدادگاه رفته و بچه را گرفته‌اند ممکن است باز بگردند و او را پس بدهند. اثبات این حقیقت که « پس دادن » فرزند غیر ممکن است موجب از بین بردن تهدیدی که این خیال و توهم را ایجاد کرده است نمی‌گردد. کودک باخود می‌گوید که وقتی ازدواج‌ها، قراردادهای همه بوسیله قانون پشتیبانی میشوند و اگر آنها قابل فسخ هستند چرا که پذیرفتن فرزند چنین نباشد. توهمات و عکس‌العمل‌های کودک احتمالاً تاثیر متقابلی روی اضطرابها و تعارضات پدر و مادر خوانده گذارده و منجر به مشکلات عاطفی میشود که در ابتدا با آن اشاره شد. همانطور که ایدوسن و لیورسور اظهار می‌دارند مادر خوانده ممکن است کودک را طرد کند چون میخواهد انگیزه‌های غیر قابل قبولی را که در خود احساس می‌کند و بطور ناخودآگاه به کودک ابقاء می‌سازد مورد تکذیب قرار دهد از طرف دیگر فرزند خوانده مانند دیگر همسالان خود تعارضی بین انگیزه‌ها و احتیاجات خود برای عشق و محبت و مورد قبول واقع شدن احساس می‌کند. اما این تعارض زمانی برای او بیشتر نمایان است که او ناخودآگاه در می‌یابد که رفتار خود بخود و ناخودآگاه او نسبت به مادر خوانده و خواستهای سرکوب شده‌اش بردوش او سنگینی میکند. در نتیجه مجدداً احساس طرد شدگی میکند و به خیالات

خوش مربوط به خانواده اصلی و واقعی باز میگردد. اما برای او حقیقت دیگر نیز وجود دارد که آن ناشناخته بودن والدین اصلی اش میباشد. بنابراین احساسات او به آسانی تصور خوب و مهربان بودن والدین را از خود دور میکند و وضع عصبی فرزند خوانده و مادر مکمل یکدیگر میشود و قوای دفاعی هر کدام با عکس العمل شدیدتر دیگری روبرو میشود. درمان چنین وضعی، مانند دیگر مواردی که وضع عصبی اساسی بر مشکلات واقعی زندگی دارد، تا حدود زیادی مشکل بنظر میرسد.

در برابر مشکلات عاطفی که باین طریق بوجود میآید تاکید بیشتر بر این نکته را لازم میگردد که مشاوره با این خانواده ها برای پیشگیری از بوجود آمدن مشکلات احتمالی بایستی خیلی زود شروع شده و بطور مستمر و مداوم ادامه یابد.

یکی از سئوالاتی که در ابتدای این بحث درباره چگونگی نگرش اجتماع به مسئله فرزند خواندگی مطرح شد این بود که آیا نگرش اجتماع مشکلات والدین و فرزند خوانده را پیچیده تر میکند؟ با وجود آنکه مدرکی از این عقیده مختلف مردم در دست نیست ولی اینطور بنظر میرسد که عقاید عموم بوجود آوردن فرزند را بیش از پذیرفتن فرزند می پذیرد و ارجح می نهد. مادر بودن ایده آل شمرده میشود و به زنانی که قادر به مادر شدن نیستند با ترحم نگریسته میشود و زوجهائی که فرزندی را در خانواده می پذیرند از این تعصب اجتماع کاملاً باخبرند. ولی با وجود آنکه به مادر بودن پدیده احترام نگریسته میشود. بارداری خارج از چهارچوب ازدواج محکوم است. اکثر کودکانی که





به فرزند خواستگان سپرده میشوند نتیجه آمیزشهایی غیر از ازدواج سنتی هستند و اجتماع سختگیروبای بند باصول اخلاقی و مذهبی و زندگی را به فرزندی که غیر ازراه ازدواج رسمی والدین پایه عرصه وجود گذاشته باشد شکل میسازد. در نتیجه وضعی خاص و استثنائی در زندگی کودکی که بفرزندی پذیرفته میشود که بوجود میآید. دیده و یا شنیده شده است که به هنگام نشر خیر و سرگذشت یک شخص خوانده بودن بطریق خاصی جلب توجه میکند. مثلاً روزنامه می نویسد که «پرونده فلان شخص نشان میدهد که او فرزند خوانده است.»

علیرغم کوششهای فراوانی که باتوجه به انسان دوستی و اصول روان شناسی و تعلیم و تربیت میشود، فرزند خوانده بودن هنوز برای کودک داغی ایجاد میکند که این داغ بر رابطه والدین و فرزند خوانده اثر منفی باقی میگذارد. پاره ای از والدین واکنش شدیدی نسبت به داغی که احساس میکنند اجتماع فرزند خواندهشان زده است نشان میدهند. آنها طوری وانمود می کنند

و اصرار میورزند که همه بدانند که کودک کشان در وضعی به فرزندی پذیرفته شده است که والدین اصلی همانند دیگر والدینی که مجبور به واگذاری هستند، نیازی به واگذاری فرزند خود نداشته اند. آنها حقیقت را آنگونه جلوه میدهند که دیگران جرات نداشته باشند تصور ناشروع بودن کودک را بنمایند. عده ای دیگر موضوع را بصورت رازی محفوظ نگه میدارند که به کودک این احساس را میدهد که چیز اسرار آمیز و بدی در مورد اصل و نسب بوجود دارد.

نتیجه ای که حاصل میشود اینست که نشان دادن عکس العمل شدید از جانب پدر و مادر خوانده و پنهان نگهداشتن فرزند خواندگی کودک موجب رشد سالم روان او نميگردد، و در هر دو صورت کمک و مشاوره با افراد متخصص ضرورت دارد. اگر بررسی ما صحیح باشد و پدر و فرزند خوانده از لحظه اقدام به قبول این وظیفه خطیر گرفتار نارسائی یا و مشکلات عاطفی باشند پس در حقیقت لزوم مشاوره راهنمایی از لحظه پذیرش کودک و در طول زندگی او در خانواده مورد تأیید قرار میگیرد.